

(۲) حافظ چندین هنر

شاه شجاع آن قدر به موسیقی علاقه داشت که وقتی خبر قتل ممشوقه اش به او رسید ، يك تن عودزن ، آهنگی متناسب از داستان لیلی و مجنون ساخت ، و آن را درموقع مناسب برای شاه شاعر طبیعت نازکدل زن باره بخواند :

لیلی شد و رخت ازین جهان برد با داغ تو زیست ، همچنان مرد
د شاه شجاع بسیار رقت کرد و گنجی معمور به جایزه این
بیت بدو داد ، (۱) و این همان کسی است که حافظ بی اعتنا به گنبد
فلك دوار ، درباره اش گفته :

عمر خسرو طلب از نفع جهان می طلبی
که وجودیست عطا بخش و کریمی نفاع
مظهر لطف ازل روشنی چشم امل
جامع علم و عمل ، جان جهان شاه شجاع
حافظ اغلب ندیم خاص این پادشاه شراب خواره بود و آن قدر محرم
و ندیم که حتی بروایتی همسر شاه شجاع درین مجالس حاضر میشده و شعر
حافظ را گوش می کرده و حتی شوخی های خیلی تند رد و بدل می شده است .
لا بد شنیده اید که يك وقت خاتون شاه شجاع از حافظ پرسیده بود که
شما گفتناید :

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

آیا این گل را هم شما دیدید ؟ و اگر دیدید آیا کاه نیز با گل
در آمیخته بودند ؟ (یعنی آیا آدمیزاد با کاه گل ساخته شده بوده یا با گل
خالص) .

حافظ گفت خیر ، کاه نداشت . زن اصرار کرد و پرسید آیا دلیلی
هم هست که کاه نداشته است ؟ حافظ در برابر اصرار و شوخی پیاپی زن گفت :
آری ؛ زیرا اگر کاه داشت ، بمنی ، جاهاء اصولا ترك بر نمی داشت ! (۲)
حافظی که میگفت :

۱ - منتخب التواریخ نطنزی ص ۲۹

۲ - خاتون هفت قطعه ص ۴۰ . بنقل از کتب تاریخی

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد

ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

عجیب است که درباره پدر همین شاه شجاع يك بیت مدح ندارد. محمد مظفر بعد از ابوسعحق اینجو، و پیش از شاه شجاع حکومت میکرد.

این پادشاه آن قدر متدین و متظاهر به مذهب بود، که « به واسطه بعضی از اشعار شیخ مشرف الدین مصلح السعدی، خواست که صندوق متبرک او را بسوزد، شاه شجاع که ارشاد اولاد او بود دلیرانه برانورد آمد و گفت که بر انا بت شیخ شادم، چنانچه گفته است :

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

وقت عذر آوردن است استغفر الله العظيم

محمد مظفر ملزم شد و از آن عزم بگشت « (۱) اما همین مرد برای این که يك تار موی حضرت رسول را در کرمان بدست آورد، سالها در بم و کرمان تلاش کرد تا يك تار موی حضرت رسول را شمس الدین بمی باو ببخشد و از جهت تبرک و تیمن این واقعه، مسجد جامع کرمان را ساخت (از اموال خاص خود) و دارالسیاده ای در کرمان برپا کرد و املاک زیادی وقف بر آن نمود. (۲) او خود مردی زاهد و قرآن خوان بود، اما حافظ - یعنی همین رند جهان سوز مورد بحث ما - در زمان او به یاران توصیه می کرد که :

در آستین مرقع پیاله پنهان کن

که موسم و روزه و روزگار پر هیز است

و در درجه تنسک و عبادت امیر محمد همین بس که همچون عثمان صحابی بر سر قرآن دستگیر و اسیر شد، یعنی درست در لحظاتی که « امیر مبارز الدین به تلاوت قرآن مشغول بود ... شاه شجاع و شاه سلطان بر در آن خانه که امیر مبارز الدین در آن جا تلاوت می کرد، بایستادند. پنج شش مرد با

۱ - منتخب التواریخ نطنزی ص ۱۸۵

۲ - سیاست و اقتصاد در عصر صفوی ص ۳۰۵

مسافر ایوداجی به اندرون فرستادند که امیر مبارز الدین را بگیرد ... آن هفت مرد با او درآویختند شادی سپرباز پای او را بگرفت، او را محکم بر بستند و در گنبدی انداختند ... همان شب جهان بین او به تکحیل میل مکحول شد، (۱) و باز همین امیر متدین خون آشام بود که از قول پسرش نقل کرده اند که گفت: «من بکرات مشاهده کردم که در حین قرآن خواندن، بعضی ازارباب جرایم را پیش مبارز میآوردند» و او ترک قرائت قرآن میداد و ایشان را بدست خود میکشت، و هماندم باز آمده بر تلاوت مشغول میشد...

شاه شجاع از پدر پرسیده بود: آیا تاکنون هزار تن بدست خود کشته باشید؟ امیر گفت: «نی، ولی ظن من آنست که عدد مردمی که بٹیغ من مقتول شده بهشتند میرسد» (۲) خوب، چگونه است که در تمام دیوان حافظ بقرآنی که اندر سینه داشته است، یک شعر در مدح امیر قرآن خوان نمی‌یابیم، و چگونه بوده که آن امیر قوآن خوان، این حافظ قرآن دان را بدربار خود نخوانده و ازو استمالت نکرده تا جایی که حافظ از شدت ایام

۱ - جامع التواریخ حسنی، حافظ ابرو، و آل مظفر ۶۱، عجیب این است که هنگام لشکرکشی به آذربایجان «منجمان به او (محمد مظفر) گفته بودند که زوال عمر تو بردست امردی باشد. پیوسته ازین حکم دلنگ می‌بود، ناآگاه آوازه وصول شیخ اویس بن شیخ حسن از طرف بغداد گرم گردید، محمد مظفر بتصور آنکه این امرد او خواهد بود تبریز را چنانکه گرفته بود بجای بگذاشت و مراجعت کرد، پسران او شاه شجاع و شاه محمود با خواهرزاده اش شاه سلطان (دراصفهان) متفق شدند و... او را گرفته کور کردند ...» (منتخب التواریخ نطنزی ص ۱۸۲ و ۱۸۶)، بنده روایت نطنزی را در مورد استعمال آن صفت خاص برای قاتل امیر، احتمالاً اشاره بشاه شجاع می‌دانم که روایت خود او «بحسن صورت از اخوان ممتاز بود» (ص ۱۸۷) درین باب رجوع شود بختون هفت قلعه ص ۳۶

۲ - آسیای هفت سنگ ص ۳۹ بنقل از حبیب السیر

حکومت او عدم رضایتی حتی شکایتی ابراز کرده و بر روایتی با ولقب محتسب داده و درباره او گفته است:

اگر چه باده فرح بخش و باد گلپیز است

بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است...

بآب دیده بشویم خسر قه ها از می

که موسم و روع و روزگار پرهیز است... (۱)

و هنگام کور شدن امیر بطعنه می گفت:

دل منه بر دینی و اسباب او ز آنکه ازوی کس وفاداری ندید...

شاه غازی خسرو گیتی ستان آنکه از شمیر او خون میچکید...

سروان را بی سبب می کرد حبس گردان را بی خطر سر می برید

عاقبت شیراز و تبریز و عراق چون مسخر کرد، وقتش در رسید

آنکه روشن بد جهان بینش بدو میل در چشم جهان بینش کشید.

واقعا چه عاملی باعث شده است که حافظ بتواند ندیم شیخ ابواسحق و

شاه شجاع باشد ولی از درگاه امیر محمد مظفر خیری نبیند؟ بنده حدس میزنم

این عامل غیر از قرآن خوانی و حفظ قرآن بوده است، خصوصاً که اگر قبول

کنیم که داستان تشهیر خواجه در اصفهان بجزرم بدمستی حتی یک درصدم احتمال

صحت داشته باشد. (۲)

این نکته را هم عرض کنم که در بعضی کتب لغت، کلمه حافظ بمعنای

«مطرب» و «قوال» یاد شده است و صاحب غیاث اللغات نیز گوید «حافظ،

فارسیان بمعنی مطرب و قوال آرند، از بهار عجم و چهار شربت و مصطلحات»،

علاوه بر آن ترکیب «قول و غزل» که در ادب و شعر فارسی آمده، بیان همان حالت

«قوالی» است، و آنجا که حافظ گوید:

۱ - فارسنامه ناصری .

۲ - رجوع شود بتذکره مخزن الغرائب تصحیح پروفیسور محمد باقر

دلم از پرده بشد ، حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول و غزلش ساز و نوائی بکنیم

اشاره باین هنر مرکب «موسیقی و شعر» است و ما میدانیم که امروز در پاکستان ، قوالی ، از بقایای روزگاری که شعر را با موسیقی در مجالس می خوانده اند و سخت دلپذیر است (ومن آنرا دیده ام) وجود دارد . طالب آملی کلمه «حفاظ» را درین شعر خود نه بمعنای حافظان قرآن ، بل بمعنای موسیقی دانان و خوانندگان بکار برده است :

حبذا حفظ خوش الحان که مرغ لهجه شان

در دل بلبل فشارد ناخن صوت حسیزین

گمان من آنست که لقب «گوینده» درست ترجمه همین کلمه قوال بوده باشد، که به عبدالقادر مراغی داده شده بوده و گفته اند که :

و خواجه عبدالقادر گوینده ، در انواع فضایل ، نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار، هیچکس از ابناء روزگار باوی خیال مساوات پیرامن خاطر نمی گذاشت ، و در علم قرائت و شعر و خط به غایت ماهر بود . در اوائل حال به دارالسلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی به «یار عزیز» تعبیر نمود (۱) ... و چون فراشان قضا و قدر شادروان سلطنت سلطان احمد جلایر را در نوشتند ، خواجه عبدالقادر در رساله مصاحبان

۱- باز گمان من آنست که يك عامل دعوت سلطان احمد جلایری از خواجه حافظ شیرازی نیز همین عامل موسیقی دانی او بود، هر چند حافظ دعوت این پادشاه موسیقی پرست را قبول نکرده و ناچار بوده زمره کند :

نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم خاک مصلی و آب رکناباد و از دور دوست باشد و بگوید :

گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم بعد منزل نبود در سفر روحانی
درین خصوص رجوع شود به مقاله مرحوم قزوینی در مجله یادگار

وملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت ... ودر آن اوقات که میرزا میرانشاه ... مرتکب امور نالایق می شد ، حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ... به قتل ندماء شاهزاده امر فرمود ، خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت ، وبعداد چند گاه ، درلباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه [تیمور] شناخته ، چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد ، به آواز بلند خواندن قرآن آغاز کرد و ازمشاهده آن حالت ، خسرو جمشید منزلت متمسم گشته ، این مصرع بر زبان راند . ابدال زبیم جنگه درمصحف زد .

آنگاه قامت قابلیت خواجه را به خلعت عفو و احسان آرایش داد ... و خواجه عبدالقادر بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان ، در ملازمت ... شاه رخ سلطان بسمیرد تا درشهور سنه ۸۳۸ هـ (= ۱۴۳۴ م) بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد. (۱)

این موسیقی دان بزرگه و شاعر زیر دست نیز به لقب «حافظ مراغی» خوانده شده وهم عصر حافظ بوده وهمان کاری را که حافظ دردربار شاه شجاع می کرده است ، او دردربار سلطان اویس و پسرش سلطان احمد جلایر انجام میداده ، نام او بطور کامل «کمال الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی» ضبط شده است .

این موسیقی دان بزرگه در ۲۰ ذی قعدة ۷۵۴ هـ = (دسامبر ۱۳۵۳ م) متولد شده و همراه پدر به مجالس عرفا می رفته «به نعمات طیبه تلاوت قرآن می کرده و اشعار دلاویز به نعمات شورانگیز می خوانده است» (۲) و وقتی سلطان اویس دختر امیر صالح پادشاه ماردین را عقد کرده بود و این اشعار را سرود :

ساقیا می ده که دور کامرانی امشب است

بخت ما را روز بازار جوانی امشب است

۱- حبیب السیر ج ۴ ص ۱۴

۲- مجله ارمنان سال یازده ، مقاله مرحوم تربیت ص ۷۸۵

ماه فرخ رخ يك امشب خوش بر آنا وقت صبح
 کآفتابم را هوای مهربانی امشب است
 ای دل از خلوتسرای سینه بیرون نه قدم
 زانکه جانراخلوتی با یار جانی امشب است
 پادشاه از موسیقی دانان خواست که برای این شعر آهنگی بسازند و
 با اینکه خواجه عبدالقادر هنوز به مرحله کمال نرسیده بود، این ابیات را
 « در مقامات عشاق و نوا و بوسلیک (۱) به دورمل دوازده نقره ، عملی ساخته
 مورد توجه گردید . همین مهارت او موجب شد که این فرمان شاهانه بنام او
 صادر شود :

آنکه مهر فلک آمد چو من از عشاقش
 دل ما هست شب و روز به جان مشتاقش
 نغمه و صوت خوشش گر شنود زهره زدور
 زهره در شوق بسوزد چومن از احراقش
 شیخ اویس ارهوس صوت خوش او داری
 منگر سوی جهان غم مخور از آفاقش
 حقاً، ثم حقاً که نادره عصر بدیع الزمان کمال الدین
 عبد القادر حافظ ، طول الله عمره، یگانه زمان و نادره

۱- بوسلیک را منسوب به فیثاغورس دانسته اند و گفته اند هفت پرده
 اصولاً ساخته اوست ، « اول نوروز ، دوم بوسلیک ، و شهرت این پرده بدین
 نام بواسطه آنکه او را غلامی بود بوسلیک نام، از برای او پیوسته درین پرده
 به ترکی سرودگفتی... » و این نکته تأثیر غلامان را - علاوه بر کنیزکان -
 در پیدایش آهنگهای موسیقی شرقی تسجیل می کند ، هر چند اصولاً موسیقی
 ایرانی تا این حد ارتباطی نمیتواند با فیثاغورس داشته باشد (رجوع کنید
 به مقاله استاد حسینعلی ملاح تحت عنوان « تأثیر کنیزان در موسیقی ایران »
 پیام نوین، ج ۶ شماره ۶ ص ۱۷ و شماره ۷ ص ۵۲)

دوران است ، بی هیچ شکی و شبهتی بسی مثل و نظیر است و بحضور ما اصناف تصانیف مشکل و خوش آینده ساخت و بطریق مرغوب ادا گردانید و بنواخت ، بس استادان و مغنیان که در زمان ما معین آمد ، مجموع ایشان در وصف او عاجزند ، بلکه انگشت به دندان حیرت گزند ، و درین تاریخ سنه اربع وثمانین [نظ سبعین] و سبعمائه منشور نبشته معترف شدند که از ماسبق برده ، و نیز کسی را آن طور و مشرب و قدرت درین فن نبوده ؛ چه حاجت است بدین دفتر و گواه شدن

تصرفات تو خود اظهر من الشمس است

از عمر و جوانی متمتع باد ، حرره اضعف العباد ، شیخ اویس بن

شیخ حسن اصلح الله شانها (۱)

حافظ عبدالقادر در کتاب معروف خود «مقاصد الاحان» گوید که از من آهنگی برای ایام ماه رمضان خواستند قبول کردم ، خواجه رضوانشاه تبریزی گفت محال است .

پس از دریافت تأییدیه شیخ الاسلام ، تصمیم گرفتم برای هر روز از ماه رمضان آهنگ خاص بسازم ، شعر عربی را جلال الدین عبیدی و شعر پارسی را خواجه سلمان ساوجی میگفت و در دینی روز رمضان سی نوبت ساختم و روز عرضه مجموع را اعاده کردم بلازاید و نقصان ، و چون چهار شکل تربیع است نوابت را پنج قطعه ساختم ، قطعه خامس را مستزاد نامیدم ، درین قطعه شرط چنان کردم که هر آنچه از صنایع در چهار قطعه پیشرو بوده باشد در مستزاد مندرج باشد ، خواجه رضوانشاه صد هزار دینار زر ، و دختر خود را به نکاح شرعی ، به خانه بنده فرستاد ! « (۲)

این خواجه عبدالقادر هنگام سفر شاه شجاع ممدوح حافظ به تبریز ،

۱- مقاله محمد علی تربیت ، مجله ارمغان ، سال ۱۱ ، ص ۷۸۷

۲- مقاله تربیت ، سال ۱۱ مجله ارمغان

با شاه شجاع نیز ملاقات کرده است . وقتی سلطان احمد جلایر پسر شیخ اویس به سلطنت رسید (۷۷۴ هـ = ۱۳۷۲ م) حافظ مراغی را سخت مورد عنایت قرار داد ، اما بعد از لشکر کشی تیمور به بغداد و فرار سلطان احمد به مصر ، خواجه عبدالقادر نیز برای اینکه نجات یابد - چنانکه گفتیم - ناچار شد سر و رویش و ابرو و سبیل خود را تراشیده و خرقة با یزیدی پوشیده نزد امرای تیمور رفت و بهر حال با وساطت آنها از مرگ نجات یافت و بدرگاه تیمور منتقل شد .

سلطان احمد ، این حافظ مراغی را «سلطان الحافظ» ذوفنون عصر و «فیلسوف جهان» لقب داده بود و هنرهای او را حفظ کلام الله ، حسن خط ، و بالاخره عالم موسیقی برشمرده و مهارت او را در نواختن و تکمیل (آلات ذوات الاوتار خاصه عود) یاد کرده است .

مهارت این صبای عصر در آهنگسازی بدان حد بود که «خود در مقاصد الالحن گوید ... در بلده خجند در حضور خلیل سلطان مشغول آوازه خوانی بودم ، ناگاه صدای قمری شنیده شد ، به امر سلطان مشارالیه ، نسخه ای مانند نوای آن مرغ ساختم که به شکل (تنن - تنن) هشت نقره اعتبار شده است» (۱)

چنانکه گفتیم خواجه عبدالقادر شاعر نیز بوده ، و این شعر را بعد از قتل سلطان احمد جلایر ممدوح و مشوق خود گفته است :

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز با دور زمانه نیست جای ستیز
کآن مهر سپهر خسروی را ناگاه تاریخوفات گشت «قصه تبریز» (۲)

و این شعر ، شعر حافظ را بخاطر میآورد که در قتل ممدوح و مشوق خود شیخ ابواسحق سروده بود و گفته بود :

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود ...

۱- ایضاً مقاله تربیت در همان مجله .

۲- در باب شرح حال عبدالقادر مراغی ایضاً مراجعه شود به مقالات

سرور گویا اعتمادی در مجله آریانا چاپ افغانستان ص ۳ ص ۲ / ۱۴

ما موسیقی‌دان دیگری نیز می‌شناسیم تحت عنوان «حافظ درویش علی چنگی بخارائی» که او نیز صاحب رساله ای در موسیقی است و نسخه اصل رساله او در روسیه است و نسخه عکسی آن هم اکنون در افغانستان وجود دارد (۱).

نکته قابل ذکر آنست که این حفاظ بیشتر با خانقاهها سروکار داشته اند و طبعاً باسماع صوفیه نیز ارتباط می‌یابند، شاید «افتخار القراء حافظ شرف‌الملة والدین عثمان الغزنوی» که استاد قراء بود و درقریه زیارتگاه دره مقام داشت و مصدرحفاظ هرات بود. (۲) «از همین گروه باشد، هم‌چنین شیخ علی حافظ که از جمله مریدان شیخ روزبهان بود، و استاد حافظان فقیه - الدین حسین فقیه (۳).

در کتاب «احیاء الملوك» - که در تاریخ سیستان است - به نام چند تن از حفاظ معروف برمیخوریم که همه موسیقی‌دان بوده اند، و از آن جمله می‌توان نام برد از «حافظ یوسف قانونی» که «هردم نغمه به آهنگی ساز کردی»، و وقتی مؤلف تاریخ سیستان در ۱۰۰۴ هـ (= ۱۵۹۵ م) در قلعه قندهار درمجلس جشن ختنه سوران پسر والی قندهار شرکت کرد «از هر قسم کیفیات و منیرات که درمیل هر کس بود حاضر و مهیا ساختند.... و ازلولیان شکر لب شورانگیز، حوالی و حواشی مزین بود، دمبدم به ترنم نقش ملا (۴) ورقاصی اشتغال داشتند». و از جمله سازنده‌های ماوراءالنهر: حافظ یوسف قانونی که در آن فن (اعنی فن قانون) عجبوه زمان است در آن مجلس حاضر بود؛ چندروز فقیر را (یعنی مؤلف تاریخ سیستان را) مشغول تماشای آن بزم داشتند. (۴)

۱- تقریر دوست فاضل افغانی آقای مایل هروی به نگارنده.

۲- او در نوزدهم شوال ۸۹۲ هـ (= ۱۴۲۵ م) درگذشت (محمل فصیحی ج ۳ ص ۲۵۹).

۳- روزبهان نامه، محمد تقی دانش پژوه، ص ۴۷ و ۵۷.

۴- احیاء الملوك، تصحیح منوچهر ستوده ص ۳۶۶ و ۳۵۹.

جالب اینست که يك خواننده ماوراءالنهری دیگر نیز در همین کتاب معرفی شده است و آن **حافظ محب علی** است که بقول همان مؤلف « از میان ازبکیه بیرون آمد، بسیستان رسید، و رسیدن آن مسیح انفس، زهره نشاط را در آن انجمن ساخت... و اهالی سیستان جمله باخدا م حافظ بنوعی اظهار محبت کردند که حافظ، بودن سیستان را در آن سال برفتن دارالسلطنه هرات ترجیح داد و از روی ذوق توقف نموده (۱) و بعد از ساختن قلمه سبزو انتقال شاهزادگان سیستان بآن قلمه «در شهور سنه ثلث و الف (۱۰۰۳ هـ - ۱۵۹۴ م) چند روز در آن مقام نزهت فرجام با اقوام روزگاری بسر رفت، و حافظ محب علی نیز تشریف داشتند و در جمیع اوقات از تصرفات نفیسه و حلالت صحبت آن یار بی نفاق، ملک معظم و یاران محظوظ بودند.» (۲)

قبل از این تاریخ نیز از خواننده دیگری نام برده شده است، بدین معنی که گوید «در سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸ هـ = ۱۵۸۹ م) **حافظ عرب** که سر آمد خواننده های خراسان بود آهنگ ملک بقا کرد (۳)» و این «حافظ عرب، خواننده ای بود که بدیع الزمان (میرزا) از هرات آورده بود، و در آن عصر چنین مذکور می شد که در روش خوانندگی مانند استاد صابرق است، و رطوبت آوازش را ترجیح می داده اند، در پرده بلند سیمصد بیت مثنوی میخواند» (۴).

از نمونه این خواننده ای که سیمصد بیت مثنوی را شن دانگ میخوانده است، مثنوی خوان دیگری هم داریم و آن **حافظ قونوی** بود، که ویکی از شعرای عثمانی ساکن قونیه بوده است، مثنوی خوان بود و در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) میزیست» (۵). (ناتمام)

۲۰۱ - احیاء الملوك ص ۳۳۷ و ۳۳۹

۳ - همان کتاب ص ۲۷۴

۴ - احیاء الملوك ص ۲۱۷

۵ - از قاموس الاعلام ترکی